

می نویسم پس هستم



۰ حسین شیخ الاسلامی

می‌شوند و اکثر آنان نیز - به حق یا ناحق - خود را از بزرگان این نسل می‌دانند، اما متأسفانه امکانات بررسی دیدگاه‌ها و عملکرد تمام این افراد برای نگارنده ممکن نیست و بنا بر توافق انجام شده، تنها نظریات شش نفر در شش مقاله آتی به نقد کشیده خواهند شد و از آن جا که بیش از دوازده سال از تولد این نسل در ادبیات کودک نمی‌گذرد، هنوز برای قضاوت در باب میزان واقعی اهمیت دیدگاه‌های این دوستان، کمی زود است. به همین دلیل، باید تأکید کنم انتخاب شش نفری که در این مقالات، دیدگاه‌های‌شان بررسی خواهد شد، کمابیش براساس معیارهای فردی بوده و قابل انتقاد و مخالفت است.

۳- و سرانجام، بازهم ذکر این نکته که هدف اصلی این مقالات، فتح باب گفت و گوی منطقی در باب نظریه و نقد ادبیات کودک است و نگارنده با آغوش باز، پذیرای انتقادهای شفافه و ترجیحاً کتبی

۱- در مقالات پیشین، عموماً مقاله به دو قسمت تقسیم می‌شد و هدف آن بود که نظریه ادبیات کودک هر فرد، از خلال مکتوبات و شفاهیانش استخراج شود. اما این مقالات، چه بسا این امر ناممکن باشد؛ چرا که - به عنوان یک فرضیه - به نظر می‌رسد که نتوان نظریات متفاوت بسیاری از نسل سوم قلم به دستان این حیظه را تحت یک عنوان جمع کرد و به بررسی آن‌ها به صورت یگانه پرداخت. در عوض، در این مقالات سعی خواهیم کرد به نقد عملکرد این افراد در حیظه نقد و بررسی شیوه عمل آنان بپردازیم. طبیعی است چنان چه در بررسی‌ها شاهد باشیم که منتقدی دستگاهی تئوریک - اگر چه ناقص - در باب ادبیات کودک به وجود آورده، آن چه مورد توجه قرار گیرد، کل دستگاه فکری وی خواهد بود.

۲- افراد بسیاری امروز در حیظه نقد ادبیات کودک قلم می‌زنند که همگی از نسل سوم محسوب

مقاله‌ای که پیش رو دارید، اولین مقاله از سری دوم سلسله مقالات «نقد نقد» است که حدود یک سالی است متناوباً در کتاب ماه کودک و نوجوان انتشار می‌یابد. در سری اول این مقالات، سعی کردیم با بررسی چهره‌های مطرح نسل اول و دوم منتقدان و نظریه پردازان ادبیات کودک، به نما و شمایی کلی از وضعیت نظریه ادبیات کودک تا پیش از آغاز دهه هفتاد، دست یابیم که نتیجه کلی این کوشش و پژوهش، در دو مقاله پیش نگارنده، مشهود بود.

از این شماره، سعی خواهیم کرد به نظریات و رویکردهای منتقدانی بپردازیم که بخش اعظم و اصلی آثارشان در دهه هفتاد عرضه شده است و شاید بتوان آنان را نسل سوم نقد و نظریه ادبیات کودک نام نهاد. اما پیش از آغاز بحث، ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

برای تمام دوستان در مورد هر یک از این مقالات خواهد بود.

۱- سید علی کاشفی به روایت نوشته‌هایش این سوال می‌تواند دو پاسخ داشته باشد که هر دو پاسخ نیز برای این مقاله مفید به نظر می‌رسد. پاسخ نخست این پرسش، معطوف به شخص حقیقی سید علی کاشفی و حاوی اطلاعاتی است که می‌توان آن‌ها را این گونه خلاصه کرد: «سیدعلی کاشفی خوانساری، متولد ۱۳۵۰، در تهران است. وی مهندس عمران است و از سال ۱۳۷۰، کار مطبوعاتی خویش را آغاز کرده است. اما در حوزه ادبیات کودک، وی هم در عرصه نرم‌افزاری و هم در عرصه سخت‌افزاری از پرکارترین افراد در تاریخ ادبیات کودک محسوب می‌شود. وی بیش از ۲۳ جلد کتاب و ده‌ها مقاله در این حیطه منتشر ساخته که می‌توان کتاب‌هایی هم چون «دعاهای ادبی»، «مطبوعات کودک و نوجوان» و... را مثال آورد. از آن جا که قصد ما در این مقالات، معرفی افراد نیست، به نظر می‌رسد همین مقدار برای اثبات اهمیت کاشفی، به عنوان یکی از چهره‌های نسل سوم کافی باشد.

اما پاسخ دومی که می‌توان به این سوال داد، در واقع حاصل تصویری خواهد که سیدعلی کاشفی، از خود در آینه مکتوباتش بازنمایی کرده و این نخستین ابهام و مشکلی است که با مطالعه انبوه مکتوبات وی، به ذهن مخاطب راه پیدا می‌کند.

از سال ۱۳۷۰ تا کنون، کاشفی به تغییر و تحولات گوناگونی در شیوه ارائه مکتوبات و مقالاتش در حیطه ادبیات کودک دچار شده است. از منظری کلی می‌توان سه دوره کاری را در مجموعه مطالب وی، از آن زمان تاکنون، در حیطه ادبیات کودک بازشناسی کرد:

نخستین دوره کاری او در نقد ادبیات کودک، از آغاز کارش تا انتشار نقد کتاب جادوگر، اثر رولد دال، ادامه دارد. در این دوره کاری، کاشفی از زبانی ساده و یک نواخت سود می‌برد و پیچیدگی چندانی در نقدهایش موجود نیست. نقد وی نقدی پراگماتیک است که در وهله اول، سعی دارد میزان موفقیت کتاب مورد نظر را در ایجاد ارتباط با کودک در یابد و در درجه دوم نیز سعی می‌کند تشخیص دهد کتاب و مضامین و محتوایش تا چه حد برای کودک (البته با معیارهای خود کاشفی) سودمند است:

«کودکان آینده سازان این سرزمین‌اند، ناگزیر باید با تاریخ، مسائل سیاسی، اعتقاد آشنا شوند و از روحیه‌ی جامعه‌پذیر (برخوردار) و حساس نسبت به مسائل و نقاد و ملاحظه‌گر باشند.»^۲

بدین ترتیب در این دوره کاری کاشفی روشی هم چون روش پیشینیانش را دنبال می‌کند. وی نیز می‌کوشد ساده و مطلق بحث کند، از غور در مسئله متن بپرهیزد و از موضعی بالاتر حکم دهد. دوره دوم کار وی، با انتشار نقدی بر کتاب

از سال ۱۳۷۰ تا کنون، کاشفی به تغییر و تحولات گوناگونی در شیوه ارائه مکتوبات و مقالاتش در حیطه ادبیات کودک دچار شده است.

از منظری کلی می‌توان سه دوره کاری را در مجموعه مطالب وی، از آن زمان تاکنون، در حیطه ادبیات کودک بازشناسی کرد: شیوه استدلال کاشفی در این مقاله، مبتنی بر نوعی بدفهمی وی از نظریه استقلال متن و آیینگی متن است. او استقلال متن را به معنای عدم دخل و تصرف در جریانات و مضمون واقعی متن دانسته است و آیینگی متن را به معنای تخیلی و حسی دانستن متن گرفته

جادوگرها، اثر رولد دال، در مهر سال ۱۳۷۷ آغاز می‌شود. در این مقاله، کاشفی به یک باره تغییر زبان می‌دهد و نقدی می‌نویسد سرشار از ارجاع به متون خارجی و اصطلاحات جدید: «به طور کلی گفتمان مخاطب را جزوی از متن می‌داند و معتقد است که به تعداد خوانندگان هر متن، مفاهیم معنایی گوناگون شکل می‌گیرد.»^۳ در این دوره از کار کاشفی، تقریباً شاهد نوعی جودگی و افراط در به کار بردن مفاهیم نو و اصطلاح‌های تازه هستیم، تاجایی که گاه به عبارتهایی بر می‌خوریم که هیچ معنای مشخصی ندارد.

«در ادبیات کودک بین متن و خواننده» موازنه قدرت «از نوع «میشل فوکویی» آن حاکم نیست و نمی‌توان آن را رابطه‌ای گفتمانی دانست. نمی‌توان رابطه کودک و نویسنده یا کودک و متن را مبتنی بر «عقلانیت ارتباطی» دانست و حاکم بودن وضعیت کلامی ایده‌آل آن گونه که هابرماس تعریف می‌کند و به گفت و گوی دو جانبه و برابری می‌انجامد، تقریباً غیرممکن است.»^۴ اگرچه شاید نامربوط به نظر برسد، اما لازم است کمی در مورد این عبارت تعمیم کنیم تا نامفهوم بودن آن آشکار شود.

ظاهراً قصد کاشفی از نگارش این گزاره این بوده که بیان کند رابطه کودک و نویسنده در متون کودک، رابطه‌ای برابر نیست، اما وی با اصرار در استفاده از نظرات فیلسوفان جدید، آن چنان این مفهوم ساده را می‌پیچاند که معنا، نه تنها در آن

پیچیده می‌شود که حتی از کف می‌رود.

وی از «موازنه قدرت» از نوع فوکویی‌اش یاد می‌کند. میشل فوکو قائل به هیچ گونه عدم موازنه قدرت نیست. به شهادت مفسران کتاب‌های خود وی و مترجمان ایرانی، فوکو معتقد است که هر رابطه‌ای از نوع موازنه قدرت سود می‌برد. اساساً یکی از ویژگی‌های ممتاز فوکو، این نکته است که وی الگوی حاکم رعیت را بر هم زده و معتقد است، به همان اندازه که حاکم بر محکوم قدرت اعمال می‌کند، محکوم نیز بر حاکم اعمال قدرت می‌کند.^۵ وی در این متن ادعا می‌کند که رابطه کودک و نویسنده، رابطه‌ای گفتمانی نیست. اساساً این گزاره بی‌معناست. هر گاه ما قائل به وجود گفتمان (با تعریف فوکویی و معادل Discourse) باشیم، آن گاه که بگوییم رابطه‌ای گفتمانی نیست، گزاره‌ای بی‌معنا صادر کرده‌ایم.

و بالاخره، عجیب‌تر از همه آن که کاشفی، در انتهای عبارت به هابرماس استناد کرده است. در حالی که مخالفت و دشمنی هابرماس - که از طیف مکتب فرانکفورت است - و فوکو - که از بزرگ‌ترین اندیشمندان فرانسوی و از پیروان هایدگر است - بر کسی پوشیده نیست.

مقاله دیگری که با همین زبان و دیدگاه، توسط کاشفی نگاشته شده و از اظهار نظر قبلی حیرت‌انگیزتر بود، نقد کتاب آفتاب حجاب است که در شماره ۱۵ کتاب ماه به چاپ رسیده است. وی در این مقاله، با استناد به دو دیدگاه آیینگی متن و استقلال متن و بیان تفاوت این دو، نتیجه می‌گیرد که:

«حال اگر نظام خلق و حیات ادبیات مذهبی را یک گفتمان فرض کنیم، در آن، این دو نظریه متضاد بر هم تطابق می‌یابند.»^۶

وی در اثبات نظر خود می‌نویسد: «ارزش ادبیات مذهبی از سویی، در عدم دخالت نویسنده در صحت، اصالت، سندیت متن و از سوی دیگر، در همدلی و باور گوینده نسبت به متن است و چه بهتر که این همدلی، تنها برخاسته از تعقل و علم حصولی نبوده و جنبه اشراقی و حصولی نیز داشته باشد.»^۷

فقط برای روشن شدن مطلب، باید اشاره کرد که شیوه استدلال کاشفی در این مقاله، مبتنی بر نوعی بدفهمی وی از نظریه استقلال متن و آیینگی متن است. او استقلال متن را به معنای عدم دخل و تصرف در جریانات و مضمون واقعی متن دانسته است و آیینگی متن را به معنای تخیلی و حسی دانستن متن گرفته، اما این دیدگاه با هیچکدام از معیارهای این دو منظر رابطه‌ای ندارد. از سوی دیگر، این دو منظر نیز ربط چندانی به نشانه‌شناسی ندارد (در حالی که کاشفی این دو دیدگاه را دیدگاه‌های اصلی در علم نشانه‌شناسی دانسته است)، بلکه

از این شماره، سعی خواهیم کرد به نظریات و رویکردهای منتقدانی بپردازیم که بخش اعظم و اصلی آثارشان در دهه هفتاد عرضه شده است و شاید بتوان آنان را نسل سوم نقد و نظریه ادبیات کودک نام نهاد.

افراد بسیاری امروز در حیطه نقد ادبیات کودک قلم می‌زنند که همگی از نسل سوم محسوب می‌شوند و اکثر آنان نیز - به حق یا ناحق - خود را از بزرگان این نسل می‌دانند، اما متأسفانه امکانات بررسی دیدگاه‌ها و عملکرد تمام این افراد برای نگارنده ممکن نیست و بنا بر توافق انجام شده، تنها نظریات شش نفر در شش مقاله آتی به نقد کشیده خواهند شد

الف) ادیب متون کودک:

شاید مهم‌ترین و اساسی‌ترین عاملی که باعث شده میان سیدعلی کاشفی و نسل پیشینش تفاوت وجود داشته باشد، اعتقاد وی به فقدان «ادیب» در آثار مخصوص به ادبیات کودک باشد. وی در مقاله‌ای که در کتابش، با عنوان «مطبوعات کودک و نوجوان» به چاپ رسانده، این بحث را - که همان گونه که در بررسی نسل اول و دوم دیدیم، یکی از محوری‌ترین مباحث نظری در مورد ادبیات کودک بود - ناشی از اشتباهی در ترجمه کلمه Literature و فاقد موضوعیت می‌داند. ۱۰ و سپس با قاطعیت می‌نویسد: «می‌توان گفت هر نوشته‌ای را که برای کودک و نوجوان نوشته شده باشد، می‌توان در این مقوله طبقه بندی کرد؛ بدون آن که الزاماً نسبتی با ادبیات داشته باشد.» ۱۱

به این ترتیب، کاشفی از نخستین کسانی است که به صراحت، ادیب و هنریت متون کودک را زیر سوال می‌برد و البته پس از آن هم می‌نویسد: «به گمانم این شواهد کافی باشد که بپذیریم کتاب‌ها و مجلات کودکان، در معنای اصیل کلمه، هنر و ادیب نیستند و این البته به هیچ وجه نه از ارزش کار می‌کاهد و نه از شأن پدیدآورندگان آن.» ۱۲ (ب) نقد:

در تمام دوره‌های کاری، کاشفی سرانجام در پی پیدا کردن تناسب و فایده متون برای کودکان است. وی این دیدگاه را در چند جا و در زمان‌های متفاوت بیان کرده است. وی در این مقاله چاپ نشده‌ای می‌نویسد:

«حداقل توقعی که هر خواننده‌ای از نقد دارد، دریافت تصویری روشن و گویا از خلال نقد است. ۱۳ وی در سخنرانی خود در نشست منتقدان کتاب ماه کودک و نوجوان نیز نقد ادبی را به سه قسمت تئوری، تاریخ و قضاوت آثار ادبی تقسیم می‌کند که بدین ترتیب آن چه عنوان خاص نقد را بر خود می‌بیند، چیزی جز قضاوت و ارزشیابی نخواهد بود. در دوره اول کاری سید علی کاشفی نیز شاهد

ساده، یک دست و شفاف به بیان نظریات خود بپردازد و از آن جا که مطالب وی نیز بیشتر در باب تاریخ ادبیات کودک است و یا آن که جنبه آموزشی دارد. وی مشکل چندانی نیز در بیان نظریات خود ندارد و برعکس مباحث نظری، از آن جا که در این گونه مباحث، روش برتر کاملاً مشخص است، به راحتی می‌توان درست را از غلط و سره را از ناسره مشخص و متمایز کرد. ضمن آن که کاشفی، که گاه هم در باب مسائل نظری ادبیات کودک اظهار نظر می‌کند که از لحاظ شیوه بیان، تفاوت چندانی با نظریاتش در دوره اول کاری وی ندارد. تاکنون و با این جوابی که به سوال مطرح شده دادیم، دوره‌های کاری وی را با هم سنجیدیم و دریافتیم که کاشفی چه تغییر و تحولاتی را از ابتدای کار خویش تاکنون، از سر گذرانده است.

اما به نظر می‌رسد که هنوز پاسخ کامل و قطعی به پرسش فوق ناده‌ایم. برای آن که جواب مان کامل باشد، باید یک مورد دیگر را نیز مشخص کنیم و آن، این نکته است که آیا جدای از این تفاوت شکلی در آثار کاشفی، می‌توان جوهر یگانه و دیدگاه خاصی را در مجموعه آثار کاشفی بازشناسی کرد و اگر این گونه است، آیا این دیدگاه مناظر با تغییرات شکلی، دچار تغییر شده است یا خیر؟ بنابراین، بار دیگر سوال فوق را مطرح می‌کنیم:

۲- سکون در دیدگاه‌ها

نگارنده در بررسی‌هایی که از متون نگاشته شده توسط کاشفی انجام داد، مشاهده کرد که علی‌رغم آن چه به نظر می‌رسد، سیدعلی کاشفی با تمام تغییرات ظاهری که در متونش رخ داده، نه تنها دچار تحولات اساسی در نوع اندیشه‌اش نشده که حتی تغییرات جزئی چندانی نیز در دیدگاه‌هایش رخ نداده است. ما در ادامه سعی خواهیم کرد با بیان عناصر مهم اندیشه سیدعلی کاشفی و نمونه آوردن از دوره‌های مختلف کاری وی، این سکون را نشان دهیم و در عین حال، دیدگاه‌های وی را نیز بازشناسی کنیم.

آیینگی متن، به مباحثی هم چون تفسیر متن و مکاتبی چون نقد روان‌شناسی و جامعه‌شناختی مربوط است و مبحث استقلال متن نیز توسط هرمنوتیست‌هایی چون شلاپرماخر و گادامر دنبال شده است و بالاخره این که مبحث حصول و یا حضور نیز اساساً با این بحث ارتباط چندانی ندارد.

کاشفی در مقاله‌های دیگر خود، در این دوره کاری نیز هم چنان بر مانور روی اسامی و مکاتب غربی ادامه می‌دهد، بدون آن که شاهد بحثی اصولی و دنباله دار از سوی وی باشیم. ۸ گاهی به لوکاچ استناد می‌کند و گاهی به هیدگر و گاهی نیز به فوکو، بی آن که ملاحظات عمیق فکری و فلسفی روی هر یک داشته باشد و حتی بی آن که متوجه باشد که استناد به آرای این بزرگان به چه معناست. برای مثال، در همان مقاله مذکور می‌نویسد: «هنرمند رحمانی به جای آن که به صید هنر برود، صید هنر می‌شود.» ۹

سپس در مقاله بعدی خود به سراغ لوکاچ می‌رود و به ناگاه از برداشتی نشانه‌شناسیک (به ادعای خودش)، به سراغ نقد جامعه‌شناختی می‌رود و... این سبک کار تا هنگامی که کاشفی، مقاله بمب عروسکی را در نشریه کتاب ماه کودک و نوجوان منتشر کرد، ادامه دارد. پس از انتشار، این مقاله دو مقاله دیگر از وی در کتاب ماه چاپ می‌شود و پس از آن، سیدعلی کاشفی چند مدتی به سکوت پناه می‌برد.

پس از دوره تقریباً یک ساله سکوت، سیدعلی کاشفی این بار در جامه کارشناس مسائل تاریخ ادبیات کودک و هم چنین یک روزنامه نگار و علاوه بر این‌ها به نوعی منتقد و کارشناس مسائل نقد، دیگر بار در صحنه ادبیات کودک و نوجوان ایران ظاهر می‌شود. در مدت سکوت، طبیعی است که کاشفی مشغول مطالعه بوده و در ضمن با آغاز چند کار پژوهشی (با زمینه‌های عمدتاً تاریخی) موفق می‌شود مکتوبات جدیدی راهی بازار کند. در این دوره از کار، کاشفی سعی می‌کند با زبانی



در این دوره از کار، کاشفی سعی می کند
با زبانی ساده، یک دست و شفاف
به بیان نظریات خود پردازد و از آن جا که
مطالب وی نیز بیشتر در باب تاریخ ادبیات کودک است
و یا آن که جنبه آموزشی دارد.
وی مشکل چندانی نیز در بیان نظریات خود ندارد

همین موضوع هستیم. وی در مقاله‌های متفاوت و نقدهایی که در آن دوره به چاپ رسیده است، به وضوح تلاش دارد که مشخص کند آیا کتاب مناسب کودک و نوجوان هست یا خیر؟ ۱۴

برای مثال، کاشفی در مقاله «سوسه سخن گفتن با اهل فن» که به نقد کتابی از «سرشار» اختصاص داشت، می نویسد: «به نظر می رسد گرچه هدف کتاب تناسب با مخاطب نوجوان بوده، گاهی این تعریف فراموش شده است. ۱۵

و ادامه مقاله (که در واقع تنه مقاله است)، صرفاً به همین موضوع می پردازد.

در دوره دوم کاری نیز علی رغم تمام ظاهر فریبنده مقالات، تمام این اسامی و مکاتب به این کار می آیند که اثبات کنند کتاب‌های مورد بحث تناسبی با موضوعات ذهنی کودک و نوجوان ندارد و یا این که ارزش آن‌ها فراتر از چیزی است که ابتدا به نظر می آمد. البته برای بیان همین عبارات نیز از زبانی خاصی استفاده می کند:

«امروزه هر متنی چند معنایی تلقی می شود و نمی توان برداشت قشری محدود را به نوع مخاطب تعمیم داد و در فرآیند گفتگویی و اخوانی این متن، تأثیراتی چون بر هم خوردن امنیت ذهنی کودک... متحمل دانسته می شود.» ۱۶

برای کم کردن زحمت خوانندگان، می توان عبارت فوق را به جمله زیر تقلیل داد: «این کتاب ممکن است امنیت ذهنی کودک را به هم بزند.»

جدای از عبارات بی سابقه و ابداعی‌ای چون «فرآیند گفتگویی و اخوانی» گوهر بحث کاشفی را این نکته تشکیل می دهد که «در هر نقد باید بررسی شود که آیا موضوع مطروحه در کتاب، برای کودک و نوجوان مفید است یا خیر؟»

در دوره سوم نیز همین حکم صادق است. وی در یادداشتی به تاریخ ۲۹ دی ۱۳۸۰ در نشریه کتاب هفته، می پرسد:

«منتقدان ما تا چه اندازه، آن گونه که رسالت و تعریف نقد اقتضا می کند، فارغ از جریان عمومی و با

کاوش، بیشش، پژوهش و... خود و با اتکا به ذائقه هنری متعالی خویش، توجه عمومی را به یک کتاب برجسته اما گم نام از یک نویسنده ناشناس و یک ناشر شهرستانی جلب کرده اند؟»

ناگفته پیداست که صادر کننده این گزاره، انتظار دآوری از منتقدان دارد. البته دو مورد، از این حکم مستثنی به نظر می رسند یکی تفسیری است که کاشفی در کتاب ماه کودک و نوجوان، از کتابی تحت عنوان «گلپهار فرزند زمین می کند» ۱۷ و دیگری بخشی از مقاله «صدایی از پشت کوچه‌های تنگ» است که کاشفی با استناد به آرای لوکاج می کوشد با تحلیل نویسنده، نوعی نقد جامعه شناختی ارائه کند. ۱۸ البته این دو مورد، با توجه به آن چه در مورد دوره دوم کاری سیدعلی کاشفی گفتیم، چندان هم نباید مورد توجه جدی قرار گیرد.

ج ادبیات مذهبی:

نقش مذهب و ایدئولوژی در ادبیات کودک، از مباحثی است که کاشفی در هر سه دوره کاری اش، مورد توجه قرار داده است و بر این عامل تأکید فراوان دارد. وی در دوره اول کار خود، به عنوان یکی از محاسن «محمدرضا سرشار»، می نویسد: «اما سرشار در این میان راه را به اعتدال می برد، در عین تسلط به تکنیک داستان نویسی، دغدغه‌های دینی خود را هم فراموش نمی کند. ۱۹ مشخص است که در دوره اول کار، کاشفی اعتقاد دارد که مسائل ایدئولوژیک باید در قضاوت ادبی ما تأثیرگذار باشند، اما در دوره نهایی، کاشفی از این امر نیز فراتر می رود و با تکیه بر استدلال قدیم «سعادت بشری»، می نویسد:

«اگر این اصل بدیهی و عقلانی را بپذیریم که هر حرکت انسانی باید در جهت سعادت بشری باشد و دین نیز جز برای سعادت بشر نیامده است و ادبیات نیز از متعالی ترین فعالیت‌های انسانی است و قطعاً به صورت ناخودآگاه در راستای سعادت بشر خواهد بود، چرا که اگر جز این باشد، هنر نامیده نمی شود. لذا اگر فراتر از جزم اندیشی‌های ایدئولوژیک، هنر را تنها متعهد به انسان و سعادت او بدانیم، هر اثر هنری

واقعی را دینی خواهیم یافت و آن چه را با تزئینات شیطانی سعی در اغوا و یاس انسان داشته باشد، از دایره هنر بیرون خواهیم دانست.» ۲۰

عبارت بالا که در واقع جوهر استدلالی بسیاری از افراد دیگر نیز هست، به بررسی بیشتری نیاز دارد. اجازه بدهید با کمی ریزینی آن را تحلیل کنیم. کاشفی به عنوان اصل بدیهی، نوشته است: «هر حرکت انسانی باید در جهت سعادت بشری باشد.» دو کلمه در این عبارت از جایگاهی ویژه برخوردارند: «باید» و «سعادت». این گونه که کاشفی از «باید» سخن می گوید، می تواند نشان دهنده دو چیز باشد، اول آن که منتقد خود را در مقامی بالاتر از دیگران بداند (که این فرض عملاً مردود است) و دیگر آن که این اجبار ناشی از یک دستگاه اخلاقی باشد. بدین معنا که اعتبار خود را از دستگاهی اخلاقی - ارزشی دریافت کند. حال باید دید آیا با وجود دستگاه‌های اخلاقی گوناگون و متفاوت، می توان اصلی اخلاقی را به عنوان اصلی بدیهی و عقلانی پذیرفت؟

نکته دوم، واژه «سعادت» است. این واژه خصوصاً وقتی مضافی برای واژه «بشری» باشد، یکی از واژه‌های دستمالی شده و مستعمل در طول تاریخ است. سعادت بشری به چه معناست؟ آیا همگان در این مورد که سعادت بشری چیست، توافق دارند؟ آیا برداشت‌های متضاد از سعادت بشری وجود ندارد؟ این نکته مطرح است که چگونه کاشفی در انتهای قرن بیستم، به خود اجازه می دهد که استدلال خود را بر مبنای لفظی بنا کند که از شدن اطلاق به مدلول‌های متفاوت و متضاد، رفته رفته از معنا تهی می شود؟

کاشفی می نویسد: «دین نیز جز برای سعادت بشری نیامده است.» نکته دوم نیز از همین عبارت مشخص می شود. فی‌المثل سعادت که در دین اسلام برای بشر طراحی شده، برای پرورش یافتگان مکاتب لیبرالیستی غیرقابل تحمل است و از سوی دیگر، تحمل سعادت مطلوب لیبرال‌ها نیز برای مسلمانان واقعی بسیار مشکل است. بنابراین، این امر

نیز قابل تشکیک است. ضمن آن که گاه ادیان نیز با هم تضاد می‌یابد و طبیعی است که آن چه ما انسان‌ها امروزه تحت عنوان ادیان متفاوت در اختیار داریم می‌تواند با متن یگانه دین - که یکی و محفوظ است - متفاوت باشد. پس این امر نیز نه تنها بدیهی و عقلانی نیست، بلکه تنها برای مسلمانان و مومنان قابل قبول و برای جماعت بزرگی از آدمیان - که طبیعتاً فاقد عقل نیستند - مردود است.

کاشفی می‌نویسد: «ادبیات نیز از متعالی‌ترین فعالیت‌های انسانی است.» این گزاره مبنای عقلانی و بدیهی ندارد. به کدام دلیل، ادبیات از متعالی‌ترین فعالیت‌های انسانی است؟ و چرا ما همیشه باید به دنبال تقدیس و استعلا فعالیت‌های خود هستیم؟ از یاد نبریم که امروزه ادبیات نیز به فن نزدیک شده و اساساً حجم قابل توجهی از ادبیات جهان، به اموری از قبیل «سکس، خیانت عشقی، فسق و فجور و حتی کفرگویی» می‌پردازد که نه تنها اموری متعالی نیستند که از دیدگاهی خاص (سنتی) از قبیح‌ترین و پست‌ترین فعالیت‌های بشری محسوب می‌شود.

کاشفی در ادامه، پیشنهاد می‌کند: «فراتر از جزم اندیشی‌های ایدئولوژیک بیندیشیم.» این عبارت به اعتقاد نگارنده، اگر نگوییم بی معنا، لاقط غیرعملی است. آیا عبور از جزم اندیشی ایدئولوژیک ممکن است؟ به شهادت بسیاری از اندیشمندان شناخت‌شناسی، فلسفه زبان، تئوری ادبی و حتی فلسفه علم، خیر. برای پرهیز از اطاله بحث، علاقه‌مندان را به کتاب بسیار مهم فیلسوف بزرگ علم، «پل فایربرند»، تحت عنوان «برضد روش» ارجاع می‌دهم که تنها به عنوان نمونه‌ای از خوار، به تأثیر ایدئولوژی بر جریان ظاهراً بی تأثیری هم چون روش در علم می‌پردازد و به خوبی نشان می‌دهد که نمی‌توان بدون جزم زندگی کرد. از سوی دیگر، کاشفی باید مشخص کند که مرادش از «فراتر از جزم‌اندیشی ایدئولوژیک اندیشیدن» چیست؟ آیا اعتقاد دارد که یک مسلمان می‌تواند عقاید یک بت‌پرست را که در قالب ادبیات و با صداقت و در جهت سعادت بشر (از دیدگاه همان بت‌پرست) نگاشته شده است، ارج نهد؟

و بالاخره، عبارت آخر که به اعتقاد نگارنده، جوهره تئوری سانسور را در خود نهفته دارد: «اثر هنری واقعی را دینی خواهیم یافت و آن چه را با تربینات شیطانی، سعی در اغوا و یاس انسان داشته باشد، از دایره هنر بیرون خواهیم دانست.» این جا کاشفی نتیجه می‌گیرد که «اثر هنری واقعی»، «اثر دینی» است و در مقابل، «اثر هنری دروغین»، «اثر شیطانی» است و سعی در اغوای انسان دارد. می‌بینید که چگونه مفاهیم زیبایی چون سعادت، دین، تعهد به انسانیت و امثال هم دستمایه قرار می‌گیرند تا طرف دیگر را به شیطانی بودن، اغوا و ترویج یاس متهم

کنند. واقعیت این است که تا وقتی هر کس نظریات مخالف خودش را فقط نادرست بشمارد، حتی اگر فردی جزم‌اندیش باشد، خطری وجود ندارد. خطر آن جا آشکار می‌شود که اندیشه مخالف، اندیشه‌ای شیطانی، اغواگر، فریب دهنده و مستحق حذف، طرد و نابودی نمایش داده شود و دقیقاً این جاست که سانسور آغاز می‌شود!

تا این جای کار به تصویری از فعالیت‌های کاشفی، در حیطه نقد و تئوری ادبیات کودک دست یافتیم و تا حدودی نیز توانستیم این عملکرد را به چالش بکشیم (که هدف این مقاله نیز همین بود)، اما هنوز نکته‌ای مهم در کار کاشفی باقی مانده که اگرچه تبعاتش به خارج از حیطه نقد و تئوری کشیده می‌شود، ریشه در همین بحث دارد و آن، جایگاه کاشفی در ادبیات کودک است.

۴- کاشفی: من کیستم؟

گفتیم که کاشفی به ادبیات بودن ادبیات کودک معتقد نیست و اعتقاد دارد که اگرچه هم چون بسیاری از متون دیگر، این دسته از متون نیز از عناصر ادبی خالی نیستند، به هیچ عنوان در حیطه ادبیات دسته بندی نمی‌شوند. به اعتقاد نگارنده، مشکل اصلی کاشفی از این جا ناشی می‌شود.

آن گاه که ما متون کودک را متونی مصرفی و مخصوص کودکان بدانیم، به ناگزیر باید قبول داشته باشیم که این متون برای بررسی، قضاوت و ارزش‌گذاری باید بی واسطه یا میزان موفقیت شان در هدف از پیش تعیین شده، یعنی ارتباط با کودک و شیوه انتقال معانی، سنجیده شود. بنابراین، حول محور متون کودک، سه دسته اصلی می‌توانند پدید آیند. اول متخصصان مباحث روان‌شناسی که با احاطه به روان و مشخصات و استعدادهای روحی کودکان، می‌توانند تشخیص دهند که آیا مطالب و متون توانسته‌اند از روش‌های مناسب برای کودکان سود بزنند یا خیر. دسته دوم سیاستگذاران ادبیات کودک هستند. اینان با توجه به صلاحیتی که در خود تشخیص می‌دهند، شروع به پیشنهاد و هدایت جریان ادبیات کودک می‌کنند. این مهم نیست که فرد پیشنهاد دهنده، چه میزانی از قدرت را در اختیار دارد، بلکه نکته مهم این است که سیاستگذار، این حق را به خود می‌دهد که برای هدایت جریان ادبیات کودک، محور و موضوع تعیین کند. بالاخره، دسته سوم که می‌توانند به تحلیل خوانش کودک، هم چون خوانشی با معیارهای متفاوت و گوناگون بپردازند و استقلال خوانش کودکانه را نسبت به خوانش بزرگسالانه اثبات کنند. اما در مورد موضوعات پژوهشی، افراد دیگری نیز در حیطه ادبیات کودک قرار می‌گیرند و آنان مورخانند. مورخان که البته تعریفی متفاوت با

واقع‌نگاران دارند نیز می‌توانند با پژوهش در امور تاریخی کودک، به حقایق ناب در مسائل مختلف ادبیات کودک دست یابند.

همان‌گونه که مشهود است، سیاستگذاری در ادبیات کودک، جایگاه چندانی در گفتمان ادبیات کودک ندارد. خود کاشفی به سراغ تحلیل خوانش کودکانه نمی‌رود و باقی رشته‌ها نیز به تخصص نیاز دارد. به بیان دیگر، در سیستمی که کاشفی برای ادبیات کودک پی می‌ریزد، جایی مشخص و تعریف شده برای اشخاصی مثل سیدعلی کاشفی وجود ندارد. از آن‌جا که وی فاقد هر گونه تخصص در روان‌شناسی کودک، تاریخ و یا تحلیل خوانش است، نمی‌تواند جایگاهی در خور در این گفتمان خود ساخته پیدا کند.

پانویس:

- ۱- بر من واجب است که ابتدا از حسن نیت و مساعدت فراوان آقای کاشفی که حق زیادی برگردن من دارند و به من در یافتن آثار فراوان‌شان کمک نکردند، تشکر کنم.
- ۲- نقد کتاب مانی و پدربزرگ، شماره ۷ و ۸ کتاب ماه کودک و نوجوان.
- ۳- وقتی خودمان را جادو می‌کنیم، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۱۲
- ۴- همان
- ۵- ر. ک فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، اثر هیوبرت دریفوس و پل رابینو، ترجمه جواد بشیریه
- ۶- کشتی توفان زده، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۱۵
- ۷- همان
- ۸- صدای پشت کوچه‌های تنگ، شماره ۲۷ کتاب ماه و ...
- ۹- کشتی توفان زده
- ۱۰- مطبوعات کودک و نوجوان، ص ۲۰
- ۱۱- همان، ص ۲۱
- ۱۲- همان، ص ۲۵
- ۱۳- کابوس در کُن کم یاشتن اسمی
- ۱۴- برای نمونه، مراجعه کنید به مقالاتی همچون: - نقد کتاب مانی و پدربزرگ، کتاب ماه کودک و نوجوان
- نقد جلد کتاب‌های رنگ کردنی
- وسوسه سخن گفتن با اهل فن، ش ۹ و ۱۰
- ۱۵- همان
- ۱۶- وقتی خودمان را جادو می‌کنیم
- ۱۷- گلپهار فرزند زمین، شماره ۲۸ کتاب ماه کودک و نوجوان
- ۱۸- صدایی از پشت کوچه‌های تنگ، شماره ۲۷ کتاب ماه کودک و نوجوان
- ۱۹- وسوسه سخن گفتن با اهل فن
- ۲۰- کتاب معرفی حسین فتاحی، ص ۱۰۹ تا ۱۱۰
- ۲۱- یکی از یادداشت‌های کاشفی در کتاب هفته